

4. اپورتونیزم در انترناسیونال سوم

برای ما مسأله‌ی اپورتونیزم از اهمیت خاصی برخوردار است که من در این‌جا می‌خواهم به‌طور مفصل به آن بپردازم.

رفیق با برپائی انترناسیونال سوم نزد ما هنوز اپورتونیزم به حیات خود ادامه داده است. ما آن را در تمام کشورها و در تمام احزاب کمونیست مشاهده می‌کنیم. در صورتی که عامل مرگ انترناسیونال دوم در انترناسیونال سوم به حیات خود ادامه نمی‌داد، این امر معجزه‌های بود که در تضاد با تمام قوانین تکامل قرار داشت.

برعکس همان‌طور که مبارزه‌ی بین آنارشیزم و سوسیال دمکراسی در انترناسیونال دوم به سرانجام قطعی‌اش انجامید، مبارزه‌ی بین اپورتونیزم با مارکسیسم انقلابی نیز در انترناسیونال سوم به سرانجام قطعی‌اش خواهد انجامید. در شرایط کنونی کمونیست‌ها برای به‌دست گرفتن رهبری در پارلمان شرکت می‌کنند. برای به‌دست آوردن رأی بیشتر اتحادیه‌ها و احزاب کارگری حمایت می‌شود. به جای تأسیس احزاب کمونیستی برای کمونیزم، از کمونیزم برای تأسیس احزاب استفاده می‌شود. به‌دلیل این‌که انقلاب در اروپای غربی، انقلابی آرام خواهد بود، توافقات پارلمانی بدرنخوری با سوسیال‌وطن‌پرستان و احزاب بورژوازی انجام می‌گیرد. از واژه‌ی آزادی سواستفاده می‌شود و کمونیست‌های خوب کنار گذاشته می‌شوند. به‌طور خلاصه عملکردهای انترناسیونال دوم دوباره به‌کارگرفته می‌شوند.

چپ‌ها بایستی برای مبارزه، به همان نحوی که این کار را در انترناسیونال دوم انجام دادند، دوباره برخیزند. از آنجایی که اپورتونیزم دشمن بزرگ ما به شمار می‌آید، بنا بر این در این مبارزه تمام مارکسیست‌ها و انقلابیون بایستی از چپ‌ها حمایت کنند، حتی زمانی که آن‌ها بر این باورند که چپ‌ها در بعضی از موارد اشتباه می‌کنند. اپورتونیزم در داخل صفوف ما وجود دارد و نه آن‌طور که شما (در ص. 13) مطرح کرده‌اید، در خارج از صفوف ما.

اپورتونیزم با تبعات دهشت‌ناکش برای روان و نیروی پرولتاریا، هزاران برابر بدتر از رادیکالیسم چپ‌ها است. آن‌ها حتی زمانی که در این‌جا و آن‌جا موضع افراطی بگیرند، باز انقلابی هستند. چپ‌ها هم این که ببینند که تاکتیک‌شان اشتباه است، آن را تغییر خواهند داد. اپورتونیزم راست همواره اپورتونیستی‌تر می‌شود، بیش‌تر در باتلاق فرو می‌رود و کارگران را به تباهی می‌کشاند. اتفاقی نیست که ما این مسائل را در 25 سال مبارزه‌ی مان تجربه می‌کنیم. اپورتونیزم طاعون جنبش کارگری، مرگ انقلاب است. با اپورتونیزم تمام صدمات شروع شد، رفرمیسم، جنگ، شکست، مرگ انقلاب در مجارستان و آلمان. اپورتونیزم بانی شکست ماست. اپورتونیزم در انترناسیونال سوم وجود دارد. رفیق ایا باید من آن را به تفصیل برای شما توضیح بدهم؟ نگاهی به دور و بر خود بکنید. نظری به خودتان، کمیته‌ی اجرایی و تمام کشورهای اروپا بیندازید. اپورتونیزم همه جا هست.

روزنامه‌ی حزب سوسیالیست انگلیس، حزب کمونیست کنونی را بخوانید. ده، بیست شماره از این روزنامه را بخوانید، انتقاد ضعیف به اتحادیه‌ها، حزب کار، اعضای پارلمان را بخوانید و آن‌ها را در کنار نشریات "چپ‌ها" بگذارید. روزنامه‌های حزب کار را با

روزنامه‌ی کسانی مقایسه کنید که با حزب کار مبارزه می‌کنند. شما خواهید دید که اپورتونیزم به صورت توده‌های وسیع به انترناسیونال سوّم نزدیک شده است. شما همچنین برای این که قدرت را در پارلمان (با کمک کارگران ضدانقلابی) به دست بگیرید، با توجه به انترناسیونال دوم - در فکر آنید که حزب سوسیال دمکرات مستقل و بسیاری از احزاب دیگر مرکز را بزودی در انترناسیونال سوّم بپذیرید. آیا فکر نمی‌کنید که در صورت وادار کردن این احزاب به طرد کاتوتسکی، توماس و دیگران، شمار بسیاری، هزاران اپورتونیزست دیگر، جای آن‌ها را نخواهند گرفت؟ تمام موازین شما برای طرد افراد بچه‌گانه است. توده‌های وسیعی از اپورتونیزست‌ها به شما نزدیک می‌شوند. به خصوص بعد از انتشار جزوه‌ی شما.

نگاهی بیندازید به حزب کمونیست هلند که حتی به بلشویک‌های اروپای غربی مشهور شده بود که با توجه به وضعیت آن دوره نام اشتباهی هم نبود. جزوه‌ی مربوط به حزب هلند را بخوانید که چگونه این حزب به‌طور کامل به ورطه‌ی اپورتونیزم انترناسیونال دوم کشیده شده است. این حزب در اثنای جنگ و بعد از آن و حتی در حال حاضر تسلیم سازش‌گران شده است. حزبی درخشانی که دیگر نمونه‌ی دورویی و کلاهبرداری شده است.

اما نگاهی هم به آلمان، به کشوری بیندازید که انقلاب در آن زبانه کشیده است. در آنجا نیز اپورتونیزم لانه کرده و گسترش پیدا کرده است. برای ما جای تعجب بود وقتی شنیدیم که شما از موضع KPD در روزهای ماه مارس حمایت کرده‌اید. اما ما خوشبختانه براساس جزوه‌ی شما متوجه شدیم که شما از چند و چون رخدادها آگاه نبوده‌اید. شما مهر تایید بر موضع مرکزیت KPD برای دفاع از ابرت، شایدمن، هیلفر دینگ، اپوزیسیون راست کریسپین زدید، اما شما اشکارا در هنگام نوشتن جزوه‌تان از این موضوع اطلاع نداشتید که این موضع درست همزمان با جمع‌آوری نیروهای ارتش توسط ابرت بر علیه پرولتاریای آلمان بود که اعتصاب سراسری هنوز به بخش‌های وسیعی از آلمان گسترش پیدا کرده بود و اکثریت توده‌های کمونیست‌گر چه نه برای پیروزی انقلاب (که هنوز امکان آن وجود نداشت) بلکه برای ارتقاء نیروی آن تلاش می‌کردند. هنگامی که توده‌ها از طریق اعتصاب و قیام مسلحانه انقلاب را به پیش می‌بردند (تا زمان کنونی قیام و اعتصاب عمومی به قدرت‌مندی و شورانگیزتهگی اعتصابات و قیام در مناطق رُز وجود نداشته است)، رهبران در پارلمان پیشنهاداتی را برای مصالحه و سازش مطرح کردند. بدین ترتیب شما از ابرت در مقابل انقلاب در مناطق رور حمایت کردید. اگر به خواهیم مثالی در مورد بی‌ارزش بودن استفاده از پارلمان در اروپای غربی بزنیم، نمونه‌ی رُز بارزترین نمونه است. ملاحظه می‌کنید رفیق، این اپورتونیزم پارلمان‌تاریستی است، مصالحه و سازش با سوسیال وطن‌پرستان و مستقل‌ها که شما آن را دنبال می‌کنید، ولی ما مخالف آن هستیم.

و رفیق حالا کار شوراهای در آلمان به کجا کشیده شده است؟ شما و کمیته‌ی اجرایی و انترناسیونال سوّم به کمونیست‌ها پیشنهاد کردید که با تمام جریان‌های دیگر با جهت‌گیری‌های مختلف وارد این شوراها شوند تا بتوانند رهبری را از دست اتحادیه‌ها خارج کنند. اما عملاً چه اتفاقی افتاد؟ برعکس. شوراهای کارخانه‌ها تقریباً به‌طور کامل به ابزار دست اتحادیه‌ها تبدیل شده‌اند! اتحادیه‌ها دیگر اختاپوسی‌هایی هستند که تمام موجودات زنده‌های را که وارد محدودی‌شان می‌شوند، خفه می‌کنند.

رفیق به مطالعه و بررسی آن چیزهایی به پردازید که در آلمان و اروپای غربی اتفاق می‌افتند و من امیدوارم که شما به ما به پیوندید. من همچنین بر این باورم که تجربه، انترناسیونال سوّم را به جایی هدایت می‌کند که تاکتیک ما را انتخاب کند.

اما در صورتی که اپورتونیسیم در آلمان همین مسیری را که انتخاب کرده ادامه بدهد، آن وقت می‌توانیم تصور کنیم که اپورتونیسیم چه مسیری را در فرانسه و انگلستان در پیش خواهد گرفت!

ملاحظه می‌کنید رفیق! این‌ها رهبرانی هستند که ما مخالف آن‌ها هستیم. این وحدت رهبران و توده‌ها را ما نمی‌خواهیم. و ما انضباط آهنین، اطاعت بی‌چون و چرای نظامی کادرها را نیز نمی‌خواهیم.

در این‌جا می‌خواهم چند کلمه‌ای هم در مورد کمیته‌ی اجرایی و به خصوص رادک بگویم. کمیته‌ی اجرایی با کمال گستاخی از KAPD خواست که ولفهایم و لافنبرگ را اخراج کند، به جای این که تصمیم‌گیری در این مورد را به خود آن‌ها واگذار کند. کمیته‌ی اجرایی KAPD را تهدید کرد ولی از احزاب مرکز نظیر سوسیال دمکرات‌های مستقل استقبال کرد. از حزب ایتالیا خواست که سوسیال‌وطن‌پرستان را بیرون بیدازد! از KPD خواست که کمیته‌ی مرکزی را بیرون بیدازد که با درخواست‌هایش مسئولیت شکست کمونیست‌ها در منطقه‌ی رُرد بردوش آن‌هاست. از حزب هلند خواسته نشد که وینگوپ، فن و راوستین را بیرون بیدازد که در جنگ خواستار همکاری کشتی‌های هلندی شدند. این بدان معنا نیست که من می‌خواستم که این رفقا اخراج شوند. نه من این رفقا را رفقای خوبی ارزیابی می‌کنم که فقط دچار اشتباه شدند، چرا که تکامل و شروع انقلاب در اروپای غربی به‌طور وحشتناکی سخت است. ما همه‌ی ما هنوز مرتکب اشتباهات بسیار بزرگی خواهیم شد. علاوه بر این دیگر اخراج از این انترناسیونال هیچ کمکی نمی‌کند.

من با یک نمونه‌ی جدید فقط می‌خواهم نشان دهم که چقدر اپورتونیسیم در صفوف خود ما به تکاپو افتاده است. کمیته‌ی مرکزی در مسکو این برخورد ناعادلانه را بر علیه KAPD شروع کرد، چرا که دیگر برای سیاست اپورتونستی جهانی‌اش خواهان حضور انقلابیون واقعی در صفوفش نبود، بلکه خواهان حضور و جذب اپورتونیسیت‌های مستقل و غیره بود. کمیته مرکزی تاکتیک ولفهایم و لافنبرگ را عمداً در مقابل KAPD قرار داد با وجود این که دقیقاً از عدم موافقت KAPD با این تاکتیک اطلاع داشت. آن‌هم بر اساس رقت‌بارترین دلایل اپورتونستی. چرا که آن‌ها می‌خواهند مثل اتحادیه‌ها و احزاب سیاسی فقط توده‌ها را حول و حوش خودشان جمع کنند، چه کمونیست و چه غیرکمونیست.

دو عملکرد دیگر انترناسیونال سوّم اثبات می‌کنند که انترناسیونال چه سمت‌گیری را اتخاذ کرده است. اقدام اولی عزل دفتر آمستردام این تنها گروه انقلابی مارکسیست و نظریه‌پرداز در اروپای غربی‌ست که هرگز تزلزل نکرده است. اقدام دوم که خیلی بدتر از اولی‌ست شیوه‌ی برخورد به KAPD است، این تنها حزب در اروپای غربی که به عنوان یک سازمان، به عنوان یک واحد یکپارچه از زمان شکل‌گیری‌اش تا اکنون انقلاب را رهبری کرده، آن‌هم به نحوی که باید آن را رهبری کرد. از تمام ابزارها برای جذب

احزاب مرکز، مستقل‌ها، حزب مرکز انگلیس و فرانسه استفاده شد، احزابی که همواره به انقلاب خیانت کرده‌اند، اما به KAPD این حزب واقعی انقلابی مثل دشمن برخورد شد - زمانه‌ی بدیست رفیق.

بمطور خلاصه: انترناسیونال دوم هنوز زنده است، یا دوباره در میان ما زنده شده است. و اپورتونیزم ما را به تباهی می‌کشاند و از آنجایی که او ما را به تباهی سوق می‌دهد و در میان ما قوی، خیلی قوی‌تر از آنست که من هرگز می‌توانستم تصورش را بکنم، بایستی چپ‌ها حضور داشته باشند. حتی در صورتی که دلایل درست دیگری برای حضور آن‌ها در دست نبود، اما آن‌ها می‌بایستی به عنوان اپوزیسیون و قطب مقابل اپورتونیزم در آن‌جا حضور داشتند.

رفیق در صورتی که شما از تاکتیک "چپ‌ها" را در انترناسیونال سوم پیروی می‌کردید که چیز دیگری جز تاکتیک "ناب" شما بلشویک‌ها در روسیه نیست، اما فقط انطباق داده شده با شرایط اروپای غربی (و امریکای شمالی)، در صورتی که شما سازمان‌های اقتصادی را در سازمان‌های دورن کارخانه‌ای و اتحاد - کارگری (که در آن می‌توانستند اتحادیه‌های صنعتی در کارخانه‌ها ریشه بدهند و در صورت لزوم حتی به آن‌ها ملحق شوند) را به عنوان یک نهاد به انترناسیونال پیشنهاد و آن را به پیش می‌بردید و تابعیت پارلمانتاریسم را از تشکیلات سازمان‌های سیاسی مطرح می‌کردید، در این صورت شما در تمامی کشورها اولین هسته‌های کاملاً مستحکم احزابی را داشتید که انقلاب را واقعا به پیش می‌بردند. آن‌ها از طریق عمل نمونه‌وارشان در کشورشان و نه از طریق فشار از خارج توده‌ها را به تدریج دور خودشان جمع می‌کردند. شما از این طریق می‌توانستید سازمان‌های اقتصادی را داشته باشید که اتحادیه‌های ضدانقلابی (آزاد و سندیکالیستی) را در هم بشکنند. و از طریق می‌توانستید با یک ضربه راه را به روی تمام اپورتونیزم‌ها ببندید. چرا که آن‌ها فقط در جایی افتابی می‌شوند که تقلب ضدانقلابی امکان‌پذیر است. و شما در نتیجه همچنین - که در عین حال اصلی‌ترین موضوع نیز هست - می‌توانستید توده‌های وسیعی از کارگران را تا جایی که در این مرحله امکان‌پذیر بود به مبارزین مستقلی تبدیل کنید. در صورتی که شماها لنین، زینوویف، بوخارین و رادک این کار را انجام می‌دادید، این تاکتیک را انتخاب می‌کردید، با اتوریته، تجربه، نیرو و نبوغی که شما دارید، می‌توانستید به ما کمک کنید که اشتباهاتی را که هنوز دچار آن‌ها می‌شویم و تاکتیکمان هنوز به آن اغشته است، تصحیح کنیم، در این صورت ما انترناسیونال سومی داشتیم که از طریق عمل نمونه‌وارش به تدریج می‌توانست کل پرولتاریای جهان را دور خود جمع کند و کمونیزم را به سازد.

مطمئناً هیچ تاکتیکی بدون شکست نیست، اما حداقل می‌توانست شکست ساده‌تری باشد که پس از آن بتوان به راحت‌ترین وجهی دوباره به پا خواست. اما تاکتیک شما منجر به شکست طولانی پرولتاریا می‌شود. اما شما خواهان چیز دیگر نبودید، چرا که شما به جای مبارزین مصمم، خواهان توده‌های بعضاً، یا کاملاً ناآگاهی هستید.

مطلب باقی مانده، گفتن چند نکته در مورد فصل آخر جزوه‌ی شما: "نتایج" است که شاید مهم‌ترین بخش کل کتاب شما باشد. من این بخش از کتاب شما را که در عین حال مرا به فکرکردن در باره‌ی انقلاب روسیه و ادار کرد با مسرت کامل دوباره خواندم. اما می‌بایستی که من دوباره و دوباره در مورد این مساله فکر کنم که تاکتیک درخشان شما برای روسیه در این‌جا نادرست است. رفیق شما در این بخش جزوه‌ی‌تان (ص. 74 - 68) مطرح کرده‌اید که در مرحله‌ی معینی از تکامل بایستی میلیون‌ها و ده‌ها میلیون نفر از توده‌ها جلب فعالیت عملی شوند. و برای این کار دیگر تبلیغ برای کمونیسم "ناب" برای پرورش آن‌ها توسط پیشاهنگ کافی نیست. مساله‌ایی که در این مطرح است... و دوباره شما به روش اپورتونیستی خود را ادامه می‌دهید که من با آن قبلا برخورد کردم: استفاده از عناصر خرده‌بورژوازی و "شکاف"ها و غیره.

رفیق تمام مسائل مطرح شده در این بخش از کتاب شما نادرست است. شما به عنوان یک روس قضاوت می‌کنید و نه به‌عنوان یک کمونیست انترناسیونال که با کمونیسم واقعی اروپای غربی آشناست. در این فصل از کتاب هر واژه‌ی شما در مورد دریافت‌های‌تان از انقلاب روسیه پسندیده و در مورد سرمایه‌داری بزرگ صنعتی، سرمایه‌داری تراست‌ها و انحصارات نادرست است.

من در این‌جا نادرست بودن مسائل مطرح شده توسط شما را بدوا در جزئیات نشان خواهم داد. شما در مورد کمونیسم در اروپای غربی نوشته‌اید که: "پیشاهنگ پرولتاریای اروپای غربی تسخیر شده است" (ص. 70). رفیق این مساله اشتباه است. "دوران تبلیغ دیگر به اتمام رسیده است" (ص. 69). این مطلب نیز نادرست است. "ایده‌آل‌های پیشاهنگ پرولتاریا تسخیر شده است". رفیق این اشتباه است. این مطلب همسان با موضوعی‌ست که من به تازگی از بوخارین خواندم (که تراوش وضعیت ذهنی مشابه‌ای است): "سرمایه‌داری انگلیس ورشکسته شده است". من از رادک هم فانتزی‌های مشابه‌ای را خواندم که بیش‌تر مربوط به ستاره‌شناسی هستند - هیچ کدام از مسائل مطرح شده درست نیستند. هنوز به غیر از آلمان در دیگر کشورهای اروپای غربی پیشاهنگ واقعی وجود ندارد. نه در انگلستان، فرانسه و بلژیک و نه در هلند و در صورتی که اطلاعات من درست باشد، هم‌چنین نه در اغلب کشورهای اسکاندیناوی. فقط آدرخش‌هایی وجود دارند که هنوز در مورد راهی که باید دنبال کنند، توافق ندارند. این مطلب که "دوران تبلیغ دیگر به پایان رسیده" دروغی دهشتناک است. نه رفیق دوران تبلیغ تازه در اروپای غربی آغاز شده است. در هیچ کجا هسته‌ی پایداری وجود ندارد.

ما در این‌جا به هسته‌ای مقاوم مثل فولاد، روشن مثل کریستال احتیاج داریم. و ما بایستی از این‌جا شروع کنیم تا به توانیم یک سازمان بزرگ را به سازیم. ما در این‌جا از این جنبه وضعیت شما را در سال 1903 و شاید هم قبل‌تر از آن را، دوران ایسکرا را داریم. رفیق در این‌جا شرایط و مناسبات بسیار بالغ‌تر از خود ما هستند و ما قبل از آن که هسته‌های اولیه را درست نکرده‌ایم، نبایستی محسور این شرایط و مناسبات شویم.

ما در این‌جا در اروپای غربی، احزاب کمونیست در انگلستان، فرانسه، بلژیک، هلند، اسکاندیناوی، ایتالیا، حتی KAPD در آلمان هنوز بایستی کوچک به مانیم، نه به خاطر این‌که ما خیلی از این کار خوشمان می‌آید، بلکه به خاطر این‌که ما در غیر این صورت قوی نخواهیم شد.

یک مثال: بلژیک. در هیچ کجا مثل بلژیک (به غیر از مجارستان قبل از انقلاب) پروتاریایی که رفرمیسم آن را به فساد کشانده باشد، وجود ندارد. در صورتی که در آنجا کمونیسم به جنبش توده‌های تبدیل شود (از طریق پارلمانتاریسم و غیره) آن وقت فوراً مردمخوارها، مردمشوران و دیگران، تمام اپورتونیسم به آن حملهور می‌شوند و آن را به گندیدگی می‌کشانند. و همه‌جا وضعیت یکسان و مشابه است. به‌دلیل این که جنبش کارگری در این‌جا ضعیف و اپورتونیسم آن را فلج کرده، به‌دلیل این‌که کمونیسم هنوز تقریباً در نقطه‌ی صفر قرار دارد، از اینرو ما بایستی هسته‌ی کوچکی را به‌وجود بیاوریم و تا وضوح و روشنی کامل نظری (در مورد مسائل مربوط به پارلمانتاریسم و اتحادیه‌ها و تمام مسائل دیگر) مبارزه کنیم. آیا این همان‌طور که کمیته‌ی اجرایی می‌گوید به معنی درست یک فرقه است؟ قطعاً یک فرقه است. حال این دیگر به شما برمی‌گردد که با این نام بر روی هسته‌ی جنبشی برچسب بزنید که می‌خواهد جهانی را فتح کند.

رفیق جنبش بلشویکی شما هم زمانی کوچک بود. این جنبش به خاطر آنکه کوچک بود و کوچک هم می‌خواست بماند، توانست برای مدت زمان طولانی خالص بماند. و فقط از این طریق و فقط از این طریق جنبش شما قدرتمند شد. ما هم قصد داریم همین کار را بکنیم.

این یک مسأله‌ی بسیار مهم است. نه فقط انقلاب در اروپای غربی، بلکه در روسیه هم به این مسأله بستگی دارد. رفیق محتاط باشید. شما به خوبی می‌دانید که ناپلئون زمانی که می‌خواست سرمایه‌داری مدرن را به تمام اروپا گسترش بدهد، فقط به این دلیل شکست خورد و جا را برای مرتجعان باز کرد که او به مناطقی رسید که نه فقط بیش از پیش قرون وسطی، بلکه هنوز کمتر سرمایه‌داری بودند.

همان‌طور که در بالا مطرح کردم ادعاهای خرد شما نادرستند. من در این‌جا به مهم‌ترین مطلبی می‌پردازیم که شما مطرح کرده‌اید، یعنی این که زمان آن فرا رسیده که بدون تبلیغ برای کمونیسم "ناب" میلیون‌ها نفر را آن هم از طریق سیاست اپورتونیستی شما جذب کنیم. در صورتی که در مورد مسائل کوچک حق با شما بود، در صورتی که احزاب کمونیست در این‌جا به اندازه‌ی کافی واقعا قوی بودند، حتی در این صورت هم تمام مسائل مطرح شده اشتباه هستند.

همان‌طور که من بارها تکرار کرده‌ام، در این‌جا در اروپای غربی تبلیغ صرف برای کمونیسم جدید از آغاز تا پایان انقلاب ضروری است. چرا که فقط کارگران بایستی به تنهایی کمونیسم را بیاورند (این موضوع آنقدر مهم است که بایستی آن را دائماً تکرار کرد). کارگران از دیگر طبقات (به‌میزان بسیار وسیع) تا پایان انقلاب نبایستی هیچ انتظاری داشته باشند.

شما می‌گوئید (در صفحه‌ی 72): "زمان انقلاب وقتی فرا رسیده که ما پیشاهنگ داشته باشیم و ما 1. تمام نیروهای طبقاتی دشمن ما به حد کافی سردرگم شده باشند، به حد کافی با هم ستیز کرده باشند و در مبارزه برون از حیطه قدرتشان خود را به حد کافی ناتوان کرده باشند؛ 2. تمام عناصر متزلزل، مردد، ناستوار لایه‌های میانی یعنی خرده‌بورژوازی و دمکراسی خرده‌بورژوازی خود را به حد کافی در برابر خلق رسوا ساخته و با ورشکستگی خویش به حد کافی بی‌آبرو شده باشند". (با تغییر جزئی، برگرفته از ترجمه‌ی محمد پورهرمزان - انتشارات حزب توده ایران - چاپ هشتم، 1387) خوب رفیق آنچه را که شما در این‌جا مطرح می‌کنید،

مربوط به شرایط روسیه، شرایط انقلاب در پیکر فرسوده‌ی دولت روسیه است. اما شرایط در دولت‌های واقعا مدرن سرمایه‌داری بزرگ کاملا طور دیگری است. احزاب بورژوازی بزرگ در مقابل کمونیسم از یکدیگر پشتیبانی خواهند کرد، سردرگم نخواهند شد، و دموکراسی خرده‌بورژوازی با آن‌ها در یک صف قرار خواهد گرفت. اگر چه این امر مطلق نخواهد بود، اما بایستی عامل تعیین‌کننده‌ی تاکتیک ما باشد.

ما در اروپای غربی منتظر انقلابی هستیم که از هر دو طرف به صورت مبارزهای مصمم به پیش برده خواهد شد، چه از طرف بورژوازی و چه از خرده‌بورژوازی. درجه‌ی بسیار بالای سازمان‌یابی سرمایه‌داری و کارگزارانشان‌دهنده‌ی این موضوع است. بنا بر این ما بایستی مبارزه‌ی مان را با بهترین سلاح، با بهترین شکل سازمان، بهترین، قوی‌ترین ابزارهای مبارزاتی (نه با ابزاری ضعیف) سازماندهی کنیم. در اینجا و نه در روسیه مبارزه‌ی واقعی بین سرمایه و کار انجام خواهد گرفت. چرا که در اینجا سرمایه‌ی واقعی وجود دارد.

رفیق در صورتی که شما فکر می‌کنید که من در مورد مسائل مطرح شده (به‌دلیل عادت به خلوص نظری) اغراق می‌کنم، فقط کافیست که نگاهی به آلمان بکنید. در آنجا دولتی ورشکسته و تقریبا بدون چشم‌انداز وجود دارد. اما تمام طبقات، بورژوازی بزرگ و خرده‌بورژوازی، دهقانان بزرگ و خرد بر علیه کمونیسم در یک صف ایستاده‌اند. نزد ما وضعیت در همه‌جا یکسان است. شاید در پایان روند انقلاب، وقتی که بحران دهشتناک بروز کرده باشد و وقتی که ما به پیروزی نزدیک شده باشیم، شاید در آن زمان وحدت طبقات بورژوایی از بین برود و بعضی از خرده‌بورژواها و دهقانان خرد به طرف ما بیایند. اما این موضوع چه کمکی به ما در حال حاضر می‌کند؟ ما بایستی تاکتیک‌مان را برای آغاز و در اثنای انقلاب تعیین کنیم. به‌دلیل این شرایط که نبایستی انتظار دیگری هم داشت (به‌دلیل مناسبات طبقات و بویژه مناسبات تولیدی) طبقه‌ی کارگر تنها است. از آنجایی که این طبقه تنهاست، فقط زمانی قادر به پیروز شدن است که از نیروی عظیم ذهنی برخوردار شده باشد. و از آنجایی که قادرست به تنهایی به پیروزی برسد، تبلیغ برای کمونیسم "ناب" (برخلاف روسیه) تا پایان انقلاب الزامی است. بدون این تبلیغ پرولتاریای اروپای غربی، پرولتاریای جهانی و بالطبع پرولتاریای روسیه شکست خواهد خورد. بنا بر این کسی که در اینجا مثل شما به دنبال سازش و اتحاد با عناصر بورژوایی و خرده‌بورژوایی است، به‌طور خلاصه خواهان اپورتونیسم است، در اینجا، در اروپای غربی - نه از واقعیت بلکه از توهماتش حرکت می‌کند، پرولتاریا را فریب می‌دهد، (من در اینجا همان واژه‌ی شما را بر علیه کمیسیون آمستردام به‌کار می‌گیرم) به پرولتاریا خیانت می‌کند. و این موضوع در مورد کمیته‌ی اجرایی در مسکو نیز صادق است.

هنگامی که من در حال نوشتن آخرین صفحات این نامه بودم، مطلع شدم که انترناسیونال تاکتیک شما و کمیته‌ی اجرایی را پذیرفته است. آذرخش انقلاب روسیه چشم نمایندگان ارپای غربی را کور کرده است. بنا بر این ما باید مبارزه بر علیه انترناسیونال سوم را آغاز کنیم. رفیق ما، یعنی دوستان قدیمی شما پانه کوک، رولاند هولست، روتگرز و من که شما دوستانی وفادارتر از ما نمی‌توانستید، داشته باشید، وقتی که با تاکتیک شما در مورد اروپای غربی آشنا شدیم، از خود سؤال کردیم که علت طرح این تاکتیک از جانب شما چیست؟ یکی گفت که: وضعیت اقتصادی روسیه آنقدر بد است که او قبل از هر چیز احتیاج به صلح دارد. به همین

دلیل رفیق لنین می‌خواهد تا آنجایی که امکان دارد، نیروی هرچه گسترده‌تری را سازماندهی کند. یک نفر دیگر گفت که: او می‌خواهد که انقلاب عمومی را در اروپای غربی تسریع کند. به همین دلیل او خواهان مشارکت میلیونی است. به همین دلیل به دنبال اپورتونیسیم است. خود من اما همان‌طور که گفتم، فکر می‌کنم که ارزیابی شما از شرایط فعلی اروپای غربی اشتباه است.

رفیق اما علت عمل‌کرد شما هرچه که باشد، شما با و هم‌برانگیزترین شکست مواجه خواهید شد و در صورتی که شما تاکتیکتان را تغییر ندهید، این تاکتیک منجر به و هم‌برانگیزترین شکست پرولتاریا خواهد شد. زیرا شما می‌خواهید روسیه و انقلاب روسیه را نجات بدهید، با این تاکتیک همچنین عناصر غیر کمونیست را دور هم جمع می‌کنید. شما می‌خواهید آن‌ها را با ما کمونیست‌های واقعی متحد کنید، در حالی که ما هنوز یک هسته‌ی پابرجایی نداریم. شما قصد دارید که با این ملغمه از اتحادیه‌های مرده، با توده‌هایی از عناصر نیمه -، یک چهارم -، یک هشتم -، کمونیست و حتی با عناصری که کمونیست نیستند، ملغمه‌ایی که فاقد یک هسته‌ی شایسته است، بر علیه سازمان‌یافته‌ترین سرمایه در جهان که با تمام طبقات غیر پرولتار مرتبط است، مبارزه کنید. بدیهی است که این ملغمه در یک نبرد از هم خواهد پاشید و توده‌های عظیم متواری خواهد شد.

رفیق شکست در هم‌شکننده‌ی پرولتاریای آلمان ناقوس حمله‌ی عمومی به روسیه است. در صورتی که انقلابی را که ما قصد انجام آن را داریم با آتش شعله قلمکار حزب کار و مستقل‌ها، فرانسویان مرکز و حزب ایتالیا انجام به گیرد، انتظار دیگری هم نباید داشت. دولت‌ها از چنین ملغمه‌ی اپورتونیستی حتی نخواهند ترسید. اما در صورتی که ما گروه‌های رادیکال درون قوی، احزاب مستحکم (اگر چه هنوز کوچک) بر پا کنیم، آن‌ها به تنهایی قادرند که این توده‌ها را در انقلاب به اعمال سترگ به کشانند - همان‌طور که اتحاد اسپار تاکیست‌ها در اوائل آن را نشان داد -، دولت‌ها از چنین احزابی می‌ترسند و در نتیجه مجبورند که دست از سر روسیه بردارند، و سرانجام این احزاب از طریق این روش "تاب" آنقدر گسترده و قوی خواهند شد که پیروزی را به همراه بیاورند. بنا بر این تاکتیک ما "چپ‌ها" برای ما و همچنین برای روسیه بهترین، نه تنها تاکتیک نجات‌دهنده است، بلکه برعکس تاکتیک شما فقط مختص روسیه است. این تاکتیک برای کشور شما، کشوری با میلیون‌ها دهقان فقیر و با طبقه‌ی متوسط دائما متزلزل و در حال غرق شدن، برجسته و عالی بود. اما این تاکتیک در اینجا بدرنخور است.

بالاخره در اینجا من بایستی ادعای شما و بسیاری از هم‌زمان شما را، همان‌طور که در فصل سوم این مقاله در مورد آن صحبت کردم، رد کنم: یعنی ادعای شما مبنی بر این که انقلاب در اروپای غربی پس از آن‌که قشرهای دمکراتیک خرد سرمایه‌داری به اندازه‌ی کافی به لرزه درآمده، خنثی و یا جذب شده باشند، تازه شروع خواهد شد. همچنین این ادعا در مورد این مساله‌ی مهم انقلاب اثبات می‌کند که شما به تمامی مسائل از نقطه‌نظر اروپای شرقی نگاه می‌کنید. و این اشتباه است.

اما پرولتاریا در آلمان و انگلیس آنقدر پر شمار و از طریق سازمان‌یابی‌اش آنقدر قدرتمند است که به توند بدون این طبقات دست به انقلاب بزند و مسیر آن را تعیین کند. علیرغم این‌که این طبقه در آلمان تنهاست، مجبور است که دست به این کار بزند. و در صورتی که تاکتیک درست را دنبال کند، می‌تواند این کار را انجام دهد. فقط وقتی که سازمان‌هایش ریشه در کارخانه‌ها داشته باشند و فقط پارلمان‌تاریسم را رد کنند، می‌تواند از این طریق کارگران را قوی کند!

بنا بر این ما چپ‌ها تاکتیک‌مان را نه فقط به دلایلی که مطرح کردم، انتخاب می‌کنیم، بلکه همچنین به این دلیل که پرولتاریای اروپای غربی به خصوص آلمانی و انگلیسی تنهاست و بایستی متکی به خودش باشد و در صورتی که به آگاهی دست پیدا کند، متحد شود، آن‌چنان قوی خواهد شد و از آن‌چنان نیروی عظیمی برخوردار خواهد شد که از این راه ساده می‌تواند پیروز شود. پرولتاریای روسیه می‌بایست راه دیگری را انتخاب کند، چرا که به تنهایی ضعیف بود و از تمام آنچه که پرولتاریای جهان به‌دست آورده بود، آن‌هم به نحوی بسیار برجسته‌ایی فراتر رفته بود. اما پرولتاریای اروپای غربی می‌تواند از راه مستقیم و روشن به پیروزی برسد. بدین‌ترتیب اثبات می‌شود که ادعای شما و هم‌زمان‌تان اشتباه است.

هنوز یک استدلال وجود دارد که بایستی اشتباه بودن آن نشان داده شود، ادعایی که به کرات از کمونیست‌های "راست" خوانده‌ام و از رهبر اتحادیه‌های روسیه، لوزوسکی شنیده‌ام که شما هم آن را مطرح کرده‌اید: "بحران توده‌ها را به کمونیسم جلب می‌کند، حتی زمانی که اتحادیه‌های غیرقابل قبول و پارلمانتاریسم را حفظ کند." این استدلالی بسیار ضعیف است. چرا که ما دقیقاً نپیدانیم که این بحران آتی چقدر عمیق و گسترده خواهد بود. آیا این بحران در انگلستان و فرانسه به همانا اندازه‌ی بحران کنونی آلمان عمیق خواهد بود؟ دوماً ضعف این استدلال (استدلال مکانیکی انترناسیونال دوم) ظرف شش سال اخیر اثبات شده است. تنگدستی و بیچارگی در سال‌های پایان جنگ بسیار دهشتناک بود. اما انقلاب نشد. بحران در سالهای 1918 و 1919 بسیار دهشتناک بود. اما انقلاب پیروز نشد. بحران در مجارستان، اتریش، کشورهای بالکان، لهستان دهشتناک بود و هست. انقلاب نشد یا این که به پیروزی نرسید، حتی زمانی که ارتش روسیه بسیار نزدیک بود. اما سؤماً این استدلال در تضاد با خودش قرار دارد، چرا که در صورتی که بحران منجر به انقلاب شود، می‌توان تاکتیک بهتر "چپ‌ها" را انتخاب کرد.

اما نمونه‌های آلمان، مجارستان، بایرن، اتریش، لهستان، کشورهای بالکان اثبات می‌کنند که بحران و فلاکت برای انقلاب کافی نیستند. این کشورها با دهشتناکترین بحران اقتصادی مواجه هستند، اما با این‌حال از انقلاب خبری نیست. برای انقلاب باید عامل دیگری وجود داشته باشد که بدون تاثیر آن انقلاب بروز نمی‌کند و یا این‌که شکست می‌خورد. این عامل وضعیت ذهنی توده‌ها است. رفیق تاکتیک شما ذهنیت توده‌ها را به اندازه‌ی کافی بارور نمی‌کند، به اندازه‌ی کافی قوی نمی‌کند، آن را به همان صورتی که هست به حال خودش می‌گذارد. من در اثنای این نوشته نشان دادم که سرمایه‌ی بانکی، تراست‌ها، انحصارات و دولت‌های اروپای غربی (و امریکای شمالی) وابسته و تشکیل شده توسط آن‌ها تمام طبقات بورژوازی، بورژوازی کلان و خرده‌بورژوازی را بر علیه انقلاب متحد کرده است. اما این نیرویی که جامعه و دولت را بر علیه انقلاب متحد کرده فراتر از این هم خواهد رفت. سرمایه‌ی بانکی خود طبقه‌ی کارگر را در دوران قبلی، دوران اولوسیون بر علیه انقلاب تربیت، متحد و سازمان‌یابی کرده است. و چگونه؟ در اتحادیه‌ها (سندیکالیستی و آزاد) و در احزاب سوسیال‌دمکرات. آن‌هم از این طریق که سرمایه آن‌ها را مجبور کرد که فقط برای اصلاحات مبارزه کنند، اتحادیه‌ها و احزاب کارگری را به موضع بی‌طرفی در مقابل دولت و جامعه کشاند و آن‌ها را به نیروهای ضد انقلابی تبدیل کرد. اتحادیه‌ها و احزاب کارگری از طریق سرمایه‌ی بزرگ به تکیه‌گاهی برای سرمایه تبدیل شدند. اما از آنجایی که آن‌ها از کارگران، تقریباً اکثریت آن‌ها از کارگران تشکیل شده‌اند و بدون این کارگران نمی‌شود انقلاب کرد، در درجه‌ی نخست بایستی این سازمان‌ها را در هم شکست تا خود انقلاب میسر شود. و چگونه آن‌ها را می‌توان در هم شکست؟ از طریق تغییر

ذهنیت آن‌ها. و ذهنیت آن‌ها را فقط از طریق مستقل کردن ذهنیت اعضای‌شان می‌توان تغییر داد. این امر فقط از این طریق صورت می‌گیرد که سازمان‌های درون‌کارخانه‌ایی و اتحاد کارگری جایگزین اتحادیه‌ها شوند و احزاب کارگری دیگری دیگر از پارلمان‌تاریسم استفاده نکنند. و این کار تاکتیک آن‌ها را خنثی می‌کند.

قدرمسلم سرمایه‌داری آلمان، فرانسه و ایتالیا ورشکسته است. یا دقیق‌تر است که گفته شود، دولت‌های سرمایه‌داری ورشکسته‌اند. خود سرمایه‌داران و سازمان‌های سیاسی و اقتصادی‌شان خودشان را سرپا نگه داشته‌اند و حتی سود، سود سهام و سرمایه‌گذاری جدید آن‌ها بسیار زیاد است. اما فقط از طریق افزایش سهام درگردش توسط دولت. در صورت سقوط دولت‌ها در آلمان، فرانسه و ایتالیا، سرمایه‌داران نیز سقوط خواهند کرد.

بحران اجتناب‌ناپذیر بسیار عظیم نزدیک می‌شود. در صورتی که قیمت‌ها افزایش پیدا کنند، موج اعتصابات نیز افزایش پیدا خواهند کرد؛ در صورت کاهش قیمت‌ها، ارتش بیکاران بزرگتر خواهد شد. بدبختی در اروپا بیش‌تر می‌شود و پیامد آن گرسنگی است. علاوه بر این جهان پر از عوامل انفجاربرانگیز است. تنش، انقلاب جدید نزدیک می‌شود. اما این انقلاب چه سرآنجامی پیدا می‌کند؟ سرمایه‌داری هنوز قدرتمند است. آلمان، ایتالیا، فرانسه، اروپای شرقی زیاد با انقلاب فاصله ندارند. و مدت زمان زیادی است که سرمایه‌داری در اروپای غربی، در امریکای شمالی، در مناطقی که زیر استعمار انگلیس قرار دارند، تمام طبقات را بر علیه پرولتاریا متحد نگه خواهند داشت. بنا بر این سرآنجام انقلاب به میزان بسیار زیادی به تاکتیک ما و سازمان‌های ما وابسته است. و تاکتیک شما نادرست است. در اینجا برای اروپای غربی فقط یک تاکتیک وجود دارد: تاکتیک "چپ‌ها" که به پرولتاریا حقیقت را می‌گوید و به او سراب را نشان نمی‌دهد. حتی زمانی که این تاکتیک مدت زمان بسیار زیادی را هم به خواهد، قوی‌ترین، نه تنها قویترین سلاح را آماده می‌کند: سازمان‌های درون‌کارخانه‌ایی (و آن‌ها را به‌عنوان یک مجموعه متحد می‌کند) و در ابتدا هسته‌ایی کوچک ولی مستحکم و ناب‌احزاب کمونیستی را تشکیل می‌دهد. و هر دو این تشکیلات‌ها را در میان کل پرولتاریا گسترش می‌دهد. در اینجا این کار بایستی فقط به این صورت انجام بگیرد، نه به خاطر این‌که ما "چپ‌ها" خواستار آن هستیم، بلکه به خاطر این که مناسبات تولیدی و مناسبات طبقاتی آن را به این نحو می‌طلبند.

در پایان برای روشن بودن مطالب مطرح شده برای خود کارگران، آن‌ها را به صورت معادلاتی کاملاً صریح جمع‌بندی می‌کنم. اولاً به نظر من تصویر روشنی از دلایل اتخاذ این تاکتیک و خود این تاکتیک به خودی خود ارائه می‌شود: سرمایه‌ی بانکی بر اروپای غربی مسلط است. این سرمایه پرولتاریای پرشمار را چه از نظر ایدئولوژیک و چه از نظر مادی برده‌ی حلقه به گوش خود کرده و تمام طبقات بورژوازی و خرده‌بورژوازی را با یکدیگر متحد کرده است. نتیجه‌گیری اجتناب‌ناپذیر این است که این توده‌ی عظیم مستقل شود. این امر فقط از طریق سازمان درون‌کارخانه‌ایی و الغاء پارلمان‌تاریسم امکان‌پذیر است.

ثانیاً من در اینجا از آنجایی که تمایز بین تاکتیک شما و انترناسیونال سوم از یک طرف و چپ‌ها از طرف دیگر قابل رویت است و برای این‌که کارگران انگیزه‌ی خود را به‌دلیل تاکتیک شما که به احتمال بسیار زیاد به بزرگترین شکست منجر خواهد شد، از

دست ندهند، بلکه ببینند که کسان دیگری - "چپ‌ها" - با تاکتیک دیگری وجود دارند، سعی می‌کنم، برای مقایسه‌ی بهتر این تاکتیک‌ها را در جملاتی کنار هم قرار دهم:

انترناسیونال سوّم معتقد است که انقلاب در اروپای غربی کاملاً بایستی منطبق با قوانین و تاکتیک انقلاب روسیه آن‌جام به گیرد. چپ‌ها معتقدند که انقلاب در اروپای غربی قوانین مختص به خودش را دارد و از آن پیروی می‌کند.

انترناسیونال سوّم معتقد است که انقلاب در اروپای غربی می‌تواند وارد اتحاد با دهقانان خرد و خرده‌بورژوازی، حتی با احزاب بورژوازی بزرگ شود و با آن‌ها مصالحه کند. چپ‌ها معتقدند که این امر غیرممکن است.

انترناسیونال سوّم معتقد است که در اثنای انقلاب بین بورژوازی، خرده‌بورژوازی و دهقانان خرد "شکاف" خواهد افتاد و آن‌ها دچار انشقاق خواهند شد. چپ‌ها معتقدند که بورژوازی و خرده‌بورژوازی تا مدت کوتاهی قیل از پایان انقلاب جبهه‌ی یک‌پارچه‌ایی خواهند بود. انترناسیونال سوّم قدرت سرمایه‌ی اروپای غربی و امریکای شمالی را دست‌کم می‌گیرد. چپ‌ها تاکتیک‌شان را بر اساس این قدرت بزرگ سرمایه اتخاذ می‌کنند.

انترناسیونال سوّم قدرت بانک‌ها و سرمایه‌ی کلان را برای متحد کردن تمام طبقات بورژوازی نادیده می‌گیرد. برعکس چپ‌ها تاکتیک خود را با مدنظر گرفتن این قدرت اتخاذ می‌کند.

از آن‌جایی که انترناسیونال سوّم معتقد نیست که پرولتاریا در اروپای غربی تنهاست، رشد ذهنی پرولتاریا را - که هنوز در تمام عرصه‌ها در بستر ایدئولوژی بورژوازی قوام گرفته - نادیده گرفته و تاکتیک‌ی را انتخاب کرده که بردگی و فرمان‌بری از ایده‌های بورژوازی را پابرجا نگه می‌دارد. چپ‌ها تاکتیک خود را در درجه‌ی نخست برای رهایی ذهنی پرولتاریا اتخاذ می‌کنند.

از آن‌جایی که انترناسیونال سوّم تاکتیک‌ش را برای رهایی ذهنی، همچنین وحدت تمام احزاب بورژوازی و خرده‌بورژوازی تغییر نمی‌دهد، بلکه برای مصالحه و "شکاف" انداختن بین آن‌ها اتحادیه‌های قدیمی را دست نخورده باقی می‌گذارد و تلاش می‌کند، که آن‌ها را وارد انترناسیونال سوّم کند. از آن‌جایی که چپ‌ها در درجه‌ی نخست خواهان رهایی ذهنی است و به وحدت بورژوازی باورد دارد، از این موضع حرکت می‌کند که بایستی اتحادیه‌ها را نابود کرد و این‌که پرولتاریا نیاز به سلاح بهتری دارد.

بر همین اساس نیز انترناسیونال سوّم خواهان پابرجایی پارلمانتاریسم است. چپ‌ها به دلایل مطرح شده خواهان الغای پارلمانتاریسم است.

انترناسیونال سوّم مثل انترناسیونال دوم تغییری در شرایط بردگی بوجود نمی‌آورد. چپ‌ها می‌خواهند آن را از بنیاد تغییر بدهند. آن‌ها تیشه به ریشه‌ی شرارت و پستی می‌زنند.

از آنجایی که انترناسیونال سؤم در درجه‌ی نخست به ضرورت رهایی در اروپای غربی معتقد نیست و به وحدت تمام بورژوازی در انقلاب باور ندارد، به همین جهت توده‌ها را دور و بر خود جمع می‌کند، آن‌هم بدون آن‌که از خود سؤال کرده باشد که آیا آن‌ها کمونیست‌های واقعی هستند، بدون آن‌که تاکتیکش را بر مبنای آن تنظیم کند که آن‌ها فقط توده‌های غیر کمونیست هستند.

چپ‌ها می‌خواهند در تمام کشورها احزابی را فقط از کمونیست‌ها بوجود بیاورند و تاکتیک خود را بر این مبنای تنظیم می‌کنند. از طریق این کار، در ابتدا با احزاب کوچک می‌خواهند که اکثریت پرولتاریا را، بنا بر این توده‌ها را کمونیست کنند.

بنا بر این توده‌ها در اروپای غربی برای انترناسیونال سؤم فقط وسیله هستند. برای چپ‌ها هدف.

انترناسیونال سؤم از طریق اجرای کامل این تاکتیک (که در روسیه کاملاً درست بود) سیاست رهبر را عملی می‌کند. برعکس چپ‌ها سیاست توده‌ها را عملی می‌کنند.

انترناسیونال سؤم از طریق به‌کارگیری کامل این تاکتیک نه فقط نابودی انقلاب در اروپای غربی را بلکه همچنین انقلاب در روسیه را به همراه خواهد آورد. برعکس تاکتیک چپ‌ها منجر به پیروزی پرولتاریای جهانی خواهد شد.

و من در پایان می‌خواهم مطالب این نامه را به صورت بسیار خلاصه و روشن برای کارگرانی که بایستی درک روشنی از تاکتیک داشته باشند، در چند تز مطرح کنم. بدیهیست که این تزها بایستی در پرتو مطالب مطرح شده خوانده شوند.

1. تاکتیک انقلاب در اروپای غربی بایستی تاکتیک کاملاً دیگری در روسیه باشد.

2. چرا که پرولتاریا در این‌جا تنها است.

3. بنا بر این در این‌جا پرولتاریا بایستی به تنهایی بر علیه تمام طبقات دیگر انقلاب کند.

4. بنا بر این در این‌جا اهمیت توده‌ی پرولتر به‌طورنسبی بزرگتر و اهمیت رهبر کمتر است تا در روسیه.

5. بنا بر این در این‌جا پرولتاریا بایستی همچنین بهترین سلاح را برای انقلاب در اختیار داشته باشد.

6. از آنجایی که اتحادیه‌ها سلاحی ناکافی هستند، بایستی به سازمان‌های درون‌کارخانه‌ایی تبدیل شوند و یا این‌که این سازمان‌ها جایگزین آن‌ها شوند، سازمان‌هایی که بایستی خودشان به یک اتحادیه تبدیل شوند.

7. از آنجایی که پرولتاریا مجبور است که انقلاب را به تنهایی انجام دهد و هیچ‌کسی هم به او کمک نخواهد کرد، بایستی از نظر ذهنی و روحی بسیار رشد کند. بنا بر این بهتر است که در انقلاب از پارلماناریسم استفاده نکند.

با سلام‌های برادرانه،

ه. گورتر